

نگاهی به تحقیق اخیر خانم "نیره توحیدی"، یکی از

پژوهشگران

"جنبش اجتماعی زنان ایران"

زنان مذهبی در برابر ارتجاع مذهبی!

ما چگونه می توانیم به زنان مذهبی که برای حقوق اجتماعیشان به پا خاسته اند، توصیه کنیم تا دین و باور مذهبی تان را ترک نکرده اید، مبارزه شما ارزش و اعتبار ندارد؟

رویارویی بین ارتجاع مذهبی، که از فردای پیروزی انقلاب بهمین، زنان ایران را خانه نشین می خواست و میلیون ها زن ایرانی که در پیروزی انقلاب نقش بزرگی ایفاء کردند، برای ماندن در صحنه و مقابله با ارتجاع، در طول تمام سال های پس از پیروزی انقلاب ادامه داشته است. هشت سال جنگ با عراق و نقشی که زنان ایران در پشت جبهه ها برعهده گرفتند، عهده دار شدن خانواده هایی که نان آوران آن ها در جبهه ها قربانی شدند، ورود زنان جوان شوهر از دست داده به بازار کار، برای ادامه زندگی و ... آن بخش از جنبش زنان ایران است، که متأسفانه نیروها و سازمان های اپوزیسیون کمتر به آن بها داده اند. صحنه سازی ها و حادثه آفرینی های ارتجاع در خیابان ها و اماکن عمرمی به بهانه "حجاب" و یا امر به معروف و نهی از منکر، همانگونه که ارتجاع خود نیز خواهان آن بوده است، اپوزیسیون را از توجه به جنبش زنان مذهبی ایران برای کسب حقوق اجتماعی خویش و مقابله با ارتجاع بازداشت. واقعیتی که در کتاب اخیر خانم نیره توحیدی، پژوهشگر مسائل زنان ایران بدرستی به آنها پرداخته شده است. در صحنه باقی ماندن میلیون ها زن ایرانی، با حفظ اعتقادات و پوشش مذهبی خویش همان سد استواری شد که ارتجاع برای عبور از آن و تحمیل قوانین و مقررات ضد حقوق اجتماعی زنان با دشواری های بسیار روبرو شد. نمونه "سرپرستی کودکان" که در گزارش خانم نیره توحیدی بدان اشاره می شود، یکی از این صحنه های رویارویی است. مجموعه بحث هایی که در نشریات اختصاصی زنان در ایران جریان دارد و در تمامی آنها مقابله با ارتجاع مذهبی و قوانین ارتجاعی مطرح است، خود حکایت آشکاری از این مقابله میلیونی زنان ایران است. اهمیت کلیدی این جنبش، همان توده ای بودن آن و نقش فعال زنان مذهبی در گسترش بحث ها پیرامون حقوق اجتماعی زنان ایران است. شاید بتوان با جسارت گفت، که نتایج حاصل از انتخابات مجلس پنجم که در چند مرحله انجام شد و هنوز کشاکش بر سر چند حوزه انتخاباتی آن جریان دارد، برجسته ترین نمود آشکار این جنبش بود. این امر بویژه در اصفهان، ملایر و شیراز به رویارویی آشکار زنان مذهبی با ارتجاع مذهبی و روحانیون مورد حمایت بازار ختم شد. تشکیل فراکسیون زنان در مجلس اسلامی و تلاشی که اکنون و در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، برای جلب رای و نظر زنان می شود و محور آن توجه به حقوق اجتماعی آنان است، خود بخش دیگری از حضور و تاثیر مستقیم این جنبش در صحنه های مختلف است.

حزب توده ایران، درباره نقش توده ای زنان ایران در انقلاب و سال های پس از پیروزی انقلاب، ارزیابی علمی خود را از همان ابتدای پیروزی انقلاب اعلام داشت. براساس این تحلیل، برای نخستین بار زنان ایران در ارقام میلیونی از خانه ها بیرون آمده و نقشی اجتماعی، در حد یک انقلاب عظیم خلقی برعهده

گرفتند. حزب ما بارها نوشت، که علیرغم همه کوشش هایی که می شود، این نیرو را دیگر نمی توان به کنج خانه ها باز گرداند. و همین ستیز برای باقی ماندن در صحنه و کوشش برای کسب حقوق اجتماعی از یکسو و تلاش ارتجاع برای بازگرداندن این نیرو به خانه ها، خود به خود آن رویارویی را شکل خواهد داد که براساس آن، میلیون ها زن پایبند به باورهای مذهبی، برای نخستین بار به جنبش زنان ایران برای برابری حقوق اجتماعی با مردان ابعاد توده ای خواهد بخشید.

مرور دوباره نشریات حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب و پیگیری جنبش کنونی زنان ایران، دیدگاه های حزب ما را در این عرصه نیز تأیید می کند. نقطه نظرات خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگری که مقیم امریکاست و جنبش زنان داخل کشور را پیگیری می کند، از این نظر نیز برای ما قابل توجه است. این در حالی است، که نه ایشان توده ایست و نه ما با همه نقطه نظرات او درباره این جنبش توافق نظر داریم؛ چرا که نگرش حزب توده ایران به جنبش های اجتماعی، بمثابة بخشی از نبرد طبقاتی جاری در جامعه، از اسلوب و روش خود که برخاسته از پایگاه ایدئولوژیک آنست، نشأت می گیرد. اما حقیقت آنست، که نه تنها در ارتباط با جنبش توده ای زنان ایران، بلکه در بسیاری از عرصه های دیگر نیز، هر پژوهشگر واقع بینی که به انقلاب و رویدادهای کنونی و یا حوادث پس از پیروزی انقلاب نزدیک شود، در این یا آن عرصه، کلام و سخنی نزدیک به سیاست حزب ما در برابر انقلاب ایران خواهد داشت. حزب ما با واقع بینی علمی به انقلاب ایران و عظمت همه خلقی آن برخورد کرد و هر کس که واقع بینانه خواهد به انقلاب بهمین و جمهوری اسلامی نگاه کند، خواسته و ناخواسته تحلیل و نظری مشابه ما خواهد داشت.

آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از کتاب تحقیقی اخیر خانم "نیره توحیدی"، تحت عنوان (فمینیسم، دمکراسی و اسلام گرایی) است، که دفتر "راه توده" آنرا دریافت داشته است. تلاش شده است، تا این تلخیص با گنستگی موضوعات برگرفته شده همراه نباشد. در ادامه و به منظور ارائه دیدگاه های دیگر، در همین شماره راه توده از مجله زنان چاپ تهران و از مصاحبه اخیر محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر" پیرامون جنبش زنان مسلمان و "فمینیسم اسلامی" نیز گزیده هایی را می خوانید. ما امیدواریم این مجموعه در کنارهم، آشنانسی بیشتری را با دیدگاه های اپوزیسیون چپ نسبت به جنبش حقوق اجتماعی زنان در ایران و دیدگاه هایی که در داخل کشور در این زمینه مطرح می شود فراهم آورد.

فصلی از جنبش زنان ایران، که باید آن را نه تنها بازشناخت، بلکه پذیرفت!

«... تقریباً تمامی کتب، مقالات و نوشته هایی که توسط محققان، خبرنگاران و مفسران ایرانی و غیر ایرانی در دهه ۱۹۸۰ در خارج از ایران منتشر شده اند، تصویری یک سره منفی و سیری نزولی از وضعیت زنان ایران و ایدئولوژی جنسی حاکم در دوره بعد از انقلاب ارائه داده اند. این روند اما، از سال های آخر دهه ۸۰ و از آغاز دهه ۹۰ تغییر کرده است. نوشته ها و تحلیل های اخیر، خاصه آنها که مبتنی بر کار میدانی و داده ها و تماس های مستقیم با جامعه و زنان ایران تهیه می شود، حاکی از وجود چند گانگی های مثبت و منفی و مهمتر از همه تحرک و دینامیسمی امید بخش در وضعیت و فعالیت های زنان ایران می باشد. امروز دیگر کمتر نوشته جدی و غیر تبلیغی استوار بر تحقیق علمی را می توان یافت که خود را محدود به سخن گفتن از زن ستیزی، افشاء این و آن رساله مذهبی، تحمیل حجاب و سرکوب بدحجابان و داستان قربانی گشتن و به قهقرا کشیده شدن زنان ایران بکند. چرا که بسیاری از زنان در ایران تسلیم و قربانی منفعل وضع موجود نیستند. حتی آن بخش هایی از زنان که بعضی از ما فمینیست های لاتییک، خاصه فرنگ دیده هایمان، معمولاً بدانها به چشم تحقیر و یا ترحم نگریسته ایم و گاه آنان را متکبرانه تحت عناوینی چون «امل چادری»، «سنتی»، «مذهبی»، «عقب مانده و ناآگاه» مورد غفلت و بی اعتنائی قرار داده ایم، امروز با عکس العمل های مقاومت جویانه، با جسارت در حق خواهی و ذکاوت در چگونگی طرح و بیان خواسته های خود نه تنها دین سالاران و مردسالاران حاکم، بلکه بسیاری از ما حامیان حقوق زنان را نیز غافلگیر و متعجب کرده اند. بسیاری تصور می کردیم تحت سلطه رژیم کنونی و با سرکوب سازمان های نوپای زنان و انزوای فمینیست ها و فعالین چپ

دیرپای نو استعماری و اورینتالیستی از یک طرف و تهاجم و سخت جانی سنن کهنه ضد دمکراتیک و مردسالارانه در کشوری مثل ایران از طرف دیگر، پیدا کردن شیوه درست و کارا و دیدگاهی همه جانبه برای زنان آزادخواه را دشوار کرده است. چه برای آنهایی که در داخل ایران بسر می‌برند چه آنها که به ناگزیر در مهاجرت و در کشورهای بسر می‌برند که شناخت مردم آنها از تمدن و فرهنگ ایران عمدتاً بر اساس کلیشه‌های منفی و تصاویر اورینتالیستی است. مناسبات تو در تویی قدرت و ارتباط پیچیده انواع ستم‌ها با یکدیگر، سیاست شناسی جنسیت را منوط به سیاست شناسی هوشیارانه ملی، بین‌المللی، طبقاتی و حتی قومی می‌کند. بعنوان مثال، نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های توهین آمیز و مغرضانه و تحقیرکننده بعضی وسائل ارتباط جمعی و محافل غربی نسبت به فرهنگ و ملیت خود به دفاع بی‌چون و چرا از وطن و به لاپوشانی و توجیه گرانی درغلتید و نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های مغرضانه اورینتالیستی سکوت کرد و یا با آن همصدا شد. کاری که مثلاً بعضی روشنفکران و فمینیست‌های ایرانی در مورد کتاب و فیلم "بدون دخترم هرگز" کردند. منتقدان معتبر سینمایی، محافل روشنفکری و بسیاری از دانشگاهیان و فمینیست‌های امریکائی که با سنت "اورینتالیستی" هالیوید آشنائی دارند، کتاب و فیلم برداری، زمان نمایش و پیام اصلی ضد ایرانی و ضد مسلمانی آن، خیلی سریع طرد و آنرا اثری تبلیغاتی و سطحی و یک جانبه نامیدند. شگفت اما، بعضی ایرانیان و از جمله بعضی فمینیست‌ها که هیستری ضد اسلامی آنها بی‌شبهات به هیستری ضد لاتینسم قشریون اسلامی نیست، به دفاع از این فیلم برخاستند که گویا "زهر طرف که شود کشته به سود (ضد) اسلام است" در این زمینه به نقد دو جانبه من از این فیلم، یعنی نقد نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی از یک طرف و نقد کلیشه سازی "اورینتالیستی" فیلم از سوی دیگر، که بخشی از آن در روزنامه لوس آنجلس تایمز چاپ شده مراجعه کنید.

لزوم تفکیک

از دید بعضی از معتقدین به این کلیشه پردازی‌ها، علت بنیادی فرو دستی زنان مسلمان، همانا در فرهنگ اسلامی آنهاست. هم نظر با بسیاری از اورینتالیست‌ها که علت العلل عقب ماندگی "شرق مسلمان" را در اسلام می‌دیدند، اینان نیز پدر سالاری مردمداری و زن - فرودستی این جوامع را ناشی از دین اسلام می‌پندارند. پس اگر فرودستی زن ناشی از اسلام است، راه رهایی و تساوی حقوق او نیز لاجرم در گرو کنار نهادن اعتقادات دینی و ضدیت با اسلام است. اینان معتقدند که تنها با افشای "ذات" مرد سالارانه دین اسلام و پاک کردن فرهنگ و جامعه از نفوذ دین است که می‌توان به مساوات، دمکراسی و حقوق بشر نائل شد. اینان هیچ تفکیکی بین هواداران سلطه دین یا دین سالاری با دینداری بطور کلی قائل نیستند. همانطور که متعصبین دیندار و قشری با هر فرد بی‌دین و لاتییک دشمنی می‌ورزند و خود را ملزم به هدایت او و یا نابودی‌اش می‌دانند، این بی‌دینان متعصب نیز نسبت به هر فرد دیندار و مومن یا احساس خصومت می‌کنند و یا احساس برتری.

به زنان مذهبی باید چه گفت؟

انکار وعدم باور دین مساوی با دشمنی و عداوت با دین و دینداری نیست. از قشریون لاتییک که در واقع از ایده‌های خود نوعی مذهب ساخته‌اند، باید پرسید آیا به میلیون‌ها زن دیندار و مذهبی باید گفت شما تا وقتی به خدا باور دارید و پیغمبر و امامان را ستایش می‌کنید، محکوم به ستمکشی و زیر سلطه بودن مردان هستید؟ آیا در تاریخ مبارزات حق خواهانه زنان، تنها زنانی که از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده‌اند، در مبارزه شرکت جسته‌اند؟ آیا همه فمینیست‌ها و دمکرات‌ها لامذهب و ضد دین بوده‌اند؟

دین اسلام و فرهنگ اسلامی ذات یا گوهر ثابت و لایتغیر نداشته و از سایر ادیان بخصوص دو دین سامی دیگر، یعنی یهودیت و مسیحیت نه پدروسالارتر است و نه تبعیض گراتر. بلکه برعکس منبع اصلی عقیدتی و فلسفی دین اسلام، یعنی قرآن، در مقایسه با انجیل و تورات حاوی مضامین و ظرفیت بالنسبه تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری است. به عنوان مثال اگر در کتب دو دین سامی دیگر، زن از برای مرد و از دنده چپ مرد آفریده شده و حوا گناهکار اولیه و مسئول بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت تلقی شده است، در افسانه آفرینش قرآنی، زن و مرد از یک گوهر خلق گشته‌اند و هر دو مسئول اعمال خود و جوابگوی خطاهایشان در نزد خدایشان می‌باشند. اما آنچه که تعیین کننده بوده است نه صرفاً وجود این آیه و آن آیه انجیل یا قرآن که به نفع یا علیه زنان، بلکه میزان و چگونگی کار برد و انتخاب آیه‌ها و تعبیر و

و تبعید و مهاجرت بسیاری از آنان به خارج از کشور، جنبش زنان و فمینیسم در ایران به شکست کشانیده شده است. بعضی‌ها بیان تصور می‌کردیم و هنوز هم عده‌ای به این تصور ادامه می‌دهند، که تا ما "تاجیان مجرب و آگاهی بخش" زنان دوباره به ایران برنگردیم و یا تا مقال و گفتمان و روش‌های مبارزاتی مورد پسند ما در ایران رایج نشود، جنبش زنان در ایران احیاء نخواهد شد. این تصور که از یک درک یک بعدی و تک گونه از فمینیسم و جنبش زنان و از یک نخوت و خود مرکز بینی نشأت گرفته بود، به تدریج دارد جای خود را به شامل، دوران‌دیشی، تواضع و تسامح نسبت به واقعیت‌های متحول و چند گونه ایران می‌دهد. بخصوص قبول این واقعیت که بعضی شیوه‌ها و تئوری‌های مبارزاتی می‌تواند از بطن هر جامعه با توجه به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جامعه روئیده گردد و شکل یابد و لازم نیست که همیشه با الگوبرداری مکانیکی از فمینیسم کنونی اروپای غربی و امریکا، مبارزات زنان را مورد ستیج قرار دهیم. اگرچه "مسئله زن" یک مسئله جهانی است، اما شیوه مبارزه با آن و چگونگی حل آن می‌تواند با توجه به مرحله تاریخی، زمینه‌های اقتصادی، سطح توسعه، وضعیت سیاسی و فرهنگی و طبقات و اشرار مختلف زنان، اشکال متنوع و ویژگی‌های خاص خود را بیابد. امروز تصویر یک سره قربانی از وضعیت زنان ایران، تصویری یک جانبه و غیر واقعی است. باور کنیم که "سال‌های عسرت" و سکوت و رعب به پایان رسیده است و "سال‌های رویش" و "به پیش" در درون صفوف مختلف زنان ایران، اعم از مذهبی و غیر مذهبی آغاز گشته است.

... مراقب باشیم که افراط دیروز به تفریط امروز منجر نشود. اگر دیروز فمینیسم را انحرافی بورژوازی تلقی می‌کردیم، امروز برعکس نسخه علاج دردها و راه‌حل مسائل خود را صرفاً از لابی‌های کتب فمینیست‌های اروپائی-امریکائی سفید پوست طبقه متوسط جستجو و بدون تامل و تنقید و تطبیق کبیبه برداری نکنیم. اگر دیروز "مسئله زن" را در اقتصاد سرمایه داری، در طبقه و استثمار مضاعف می‌دید، عملاً آنرا به بعد طبقاتی تقلیل می‌دادیم، امروز آنرا در بعد جنسی خلاصه نکنیم. نه می‌توان یک روزه از زاویه تقلید از غرب زنان یک جامعه سنتی و مردسالار را به صرف "کشف حجاب" آنهم از طریق صدور فرمان‌های ملوکانه و بخشنامه‌های دولتی و توسل به زور پلیس و ژاندارم، مدرن و برابر با مردان ساخت و نه می‌توان با چسبیدن بیمارگونه و وسواسی به پوسته‌های دین و "هویت اسلامی-ایرانی" مثلاً تحمیل چادر، ته ریش، نیستن کراوات و... به جنگ "غرب زدگی" رفت. دست آورده‌های منفی و مثبت مدرنیته، همانا دست آورده‌های بشری است.

آلت دست قدرت‌های استعماری نشویم

... بسیاری از حکام مستبد و دولتمردان ضد دموکراسی، با دست یازی فرصت طلبانه به ایده ظاهراً ضد استعماری "تسبیت فرهنگی" به دفاع از تداوم سنن ستمگرایانه و نقض حقوق بشر، خاصه حقوق زنان می‌پردازند. جالب‌تر اینکه حتی قدرت‌های نو استعماری نیز هر جا که سیاست روز ایجاب کند، به این ایده‌ها توسل می‌جویند. روزی با پوشش دفاع از "حقوق بشر" علیه رژیم‌هایی که مورد پسندشان نیست نظیر کوبا، لیبی، چین و ایران موضعی لیبرالی و دمکراتیک اختیار می‌کنند و روز دیگر به بهانه "تسبیت فرهنگی" در مقابل سرکوب زنان و اقلیت‌ها به دست رژیم‌های متحدشان مانند عربستان سعودی و افغانستان راه سکوت و مماشات در پیش می‌گیرند. برای نمونه در کنفرانس جهانی پکن شاهد این استانداردهای دوگانه و سواستفاده‌ها از چند جانب بودیم. بعنوان مثال نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی به بهانه مغایرت اصول حقوق بشر با موازین و سنن و فرهنگ ایرانی-اسلامی، حاضر به پذیرش آنها نمی‌شدند. یعنی گویا مثلاً حق انتخاب، از جمله انتخاب نوع پوشش، انتخاب نوع حکومت، نوع رهبر و... مغایر با فرهنگ ایرانی-اسلامی است؟!!

بهرحال، با توجه به واقعیت‌های تاریخی موجود بین المللی در مناسبات قدرت، اعم از "شرق"، "غرب"، "شمال" و "جنوب"، "جهان اول"، "جهان سوم" و یا روند رشد یابنده اخیر، یعنی جهانی شدن و عکس العمل‌های عارض آن نظیر قوم گرایی، مذهب گرایی (بنیادگرایی)، ناسیونالیسم،... زنان جوامع مسلمان، از جمله ایران نمی‌توانند خارج از منگنه تضادهای موجود عمل کنند. آنها به ناچار باید علیه دو دسته موانع و فشارها، استراتژی خود را پی‌ریزی کنند: یک دسته فشارهای مربوط به سیستم مردسالاری درون جامعه ایران با همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانشناختی آن، و دسته دیگر که خارجی به نظر می‌رسند و قلمرو استقلال ملی، هویت فرهنگی و منافع اقتصادی و سیاسی جامعه را تهدید می‌کنند. دسته دوم فشارها در واقع در ارتباط با همان سیستم جهانی سرمایه داری است که سابقه درخشانی در حمایت از زنان ندارد و مهربان‌تر از سیستم مردسالار ملی داخلی و بومی نیست. امروز نیز بقایای

«وقتی سازماندهی کلیسای کالوین سراسر دموکراتیک و جمهوریخواهانه شده بود، وقتی قلمرو خداوند جمهوری شده بود، آیا می شد قلمرو این دنیا را همچنان پادشاهی، یا تحت سلطه اسقف ها و لردها نگاهداشت؟ زمانیکه لوتریسم آلمانی به بازیچه ای در دست شاهزاده ها تبدیل شد، کالوین و کالوینیسم در هلند یک جمهوری بنا کرد و در انگلستان، و بالاتر از همه، در اسکاتلند احزاب فعال جمهوریخواه بوجود آورد، دومین نهضت بزرگ بورژوازی، در کالوینیسم بود که اصول خود را شسته و رفته یافت. "انگلن در همین کتاب در صفحه ۲۵۵ می نویسد که اولاً طبقه ای که بیشترین علاقه به مبارزه علیه اعمال نظر کلیسای رم را داشت، بورژوازی بود و ثانیاً مبارزه علیه فئودالیسم و کلیسا، در آن زمان، می بایست خود پوششی مذهبی می داشت.

چنانکه در بخش های پیشین این نوشته متذکر شدم، به یاد بیآوریم که بر خلاف تصور بسیاری از اورینتالیست ها، نه خرد گرایی در ذات و انحصار "غرب" بوده است و نه جزم گرایی و شریعت مداری جزء ذات و خصالت دائمی "شرق مسلمان". آنها که برای یکدست نشان دادن خردپذیری "غرب" در مقایسه با "شرق" یا ایده آلیزه کردن "دموکراسی" یونان آغاز می کنند، به یاد بیآورند که آن "دموکراسی" محدود به یک شهر (آتن) و محدود به طبقه آزادان و اشراف (یعنی پذیرش تقسیم انسان ها به آزاد و برده) و محدود به مردان بود. دموکراسی ای بود که در آن به سقراط به جرم کفرگویی جام شوکران نوشاندند. باز به یاد بیآوریم قرون وسطای غرب را، و تربیون های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را که گالیله های خردگرا را به نابودی کشاند. پس مرتجعین و خشک اندیشان و روحانیت جزم گرا که در "شرق" عمادالدین نسیمی ها را زنده زنده پوست کردند و زرین تاج ها (طاهره قرت العین) را به دار آویختند، و با از میدان بدر کردن معتزله ها (عقل گرایان)، فلسفه تعبدی را بر تعقل مستولی کردند، همواره هم کیشان و همتهای "غربی" نیز داشته اند. از سوی دیگر عرفای روشن اندیش و سنت شکن و علمای خردگرای بسیاری در تاریخ جنبش های فکری و فلسفی "شرق" ظهور کرده اند که افکارشان مستقیم و غیر مستقیم در حاصلخیز کردن تمدن بشری جهت نوزایش (رنسانس) و مدرنیته و عصر روشنگری سهم داشته است (فارابی، رازی، ابن سینا، ابن رشد، خیام، فردوسی، نظامی، ناصر خسرو، حافظ، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و...) اما اگر بیش از دو قرن است که در "غرب" خردگرایی و نو اندیشی توانسته است بر جزم اندیشی کلیسا غلبه یابد و موتور حرکت تاریخ را سرعتی صد چندان بخشد، در "شرق" اسلامی هنوز، استیلا با جزمیت، شریعت زدگی، تصوف و تعبد و سنت پرستی است. تا امروز راه چاره در قبال این عقب ماندن را یا در تقلید سترون و کپی بردارانه از "غرب" جستیم یا بغض کرده ضمن امتناع از تعدد و ضدیت با هر آنچه "غربی" است به دنبال انواع و اقسام سنت پرستان به راه افتاده، به "ریشه ها" پناه برده ایم، یا ریشه های ایران باستان آریائی یا ریشه های "اسلام راستین علوی" و هنوز که هنوز است به چالش اصلی که پیش روی داریم نپرداخته ایم، یعنی ضرورت تکوین سنتزی خلاق از دیروز و امروز، از سنت و تجدد، از علم و اخلاق، از صنعت و معنویت، و از "شرق" و "غرب" در راه پیوستن به امروز و رسیدن به فردا. نگرش تاریخی و جامعه شناختی و مقایسه ای به ادیان، از جمله دین اسلام، وقتی کارساز می شود که هم از تعصب دین باورانه و هم از تعصب دین ستیزانه رها باشد.

من با این فرض حرکت می کنم که دین به خودی خود ماهیتی مجرد و مجزا از جامعه و یا ذاتی لایتغیر ندارد و مثل پدیده های دیگر اجتماعی، یک نهاد و ساختار اجتماعی است - اگر هم به قول دین باوران ذاتی آسمانی و الهی داشته باشد، در روی زمین و در بطن جامعه و توسط انسان ها اداره می گردد - لذا تابع قانون مندی های تاریخی و جامعه شناختی است. اسلام هم مثل سایر ادیان جهانی، صرفاً مجموعه ای از احکام الهی، کتابت و کلام و آئین و تشریفات روحانی نیست، بلکه حداقل دارای پنج بعدی است که جامعه شناسان در مورد ادیان دیگر نشان داده اند: ذهنی، ایدئولوژیکی، تجزی و عاطفی، عبادی و تشریفات و عملی، که در جوامع مختلف، بنا به شرایط و سطح رشد علمی و صنعتی در آن جامعه، شدت و ضعف ابعاد مختلف دین تغییر می کند.

برخورد مشابه

باید گفت، از سوی بعضی روشنفکران لاتییک همان برخورد زور مدارانه و اراده گرایانه روحانیت "بنیادگرا" در پیش گرفته، منکر اهمیت و واقعیت بعد اسلامی فرهنگ ایران می شوند. آنها به جای رهایی به سکولاریسم و همزیستی سالم و متعادل با دین، به خصومت با اسلام و معادل کردن آن با حمله اعراب برخاسته اند. آنها با تکیه بر نژاد پرستی ضد عربی و ضد ترک و برتری جوشی ایرانی، که البته ایرانی را در آریائی خلاصه کرده و آریائی را نژادی برتر و تافته ای جدا بافته می دانند، به دنبال ایده آلیزه کردن ایران پیش از

تفسیرها به فراخور سیاست روز و منافع و مقتضیات قدرت قدرتمندان بوده است. از طرف دیگر و عامل مهم تر و تعیین کننده تر جایگاه دین در جامعه می باشد. موفقیت نوگرایان یهودی و مسیحی در بازرگری، فرم، تطبیق و سازگاری جستن این ادیان با واقعیات و مقتضیات دنیای مدرن معاصر و برعکس موفقیت کهنه اندیشان و تشریون اسلامی در غلبه بر روحانیون نواندیش و تجدد خواه مسلمان و در نتیجه رکود و جمود نسبی اسلام و تبدیل آن به عاملی باز دارنده در بسیاری از کشورها. تاریخ ادیان و جامعه شناسی دین نشان می دهند که تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه، دیر یا زود منجر به تحول در دین می شود. بعضی ها به غلط دین را یک نیروی ایستا و همواره محافظه کار تلقی کرده اند. از آن جمله اند مارکسیست هائی که حتی از دیدگاه خود مارکس نسبت به دین برداشتی یک جانبه داشته اند. آنها با تکیه بر جمله مشهور مارکس که "دین افیون توده هاست"، برخورداردی تک گونه با دین کرده اند. این جمله مشهور مارکس اما در پایان نوشته ای از او قید شده است که کمتر مورد توجه و فهم این نوع مارکسیست ها و نیز مارکسیست فمینیست ها قرار گرفته، چنین است:

«...بیچارگی دین اینست که در آن واحد هم بیان بیچارگی و هم اعتراض علیه بیچارگی واقعی است. دین آه و ناله مظلومان است، قلب دنیای بی قلب (سنگدل) است، و روح شرایط بی روح. آن (دین) افیون مردم است.»

جدا از اینکه این تحلیل ها و تئوری ها تا چه حد درست و جهانشمول هستند، نمی توان منکر این اصل جامعه شناختی شد که دین مثل هر نهاد اجتماعی دیگر رابطه ای متقابل با جامعه دارد. به عنوان مثال اگر یک دین با تعبیر و تفسیری استبدادی، توتالیتر و نیز مردسالار در جامعه نهادی شود، خود به عامل مهمی در تحکیم زورمداری و مردسالاری بدل خواهد شد و برعکس اگر تعبیر و تفسیری لیبرالی، مدارا پذیر و تساوی خواه از دین رایج شود، دین عاملی خواهد شد در تسریع حرکت جامعه به سوی دموکراسی و تساوی حقوق. نمونه های معاصر این نقش مثبت و تحول طلب دین را در جوامع مختلف شاهد هستیم. از جمله نهضت های مذهبی که در امریکای لاتین به عنوان مختلف چون "آلهیات رهایی بخش"، "مسیحیت چپ"، "مسیحیت سرخ" و "مسیحیت زرد" معروف شده اند. در برزیل، شیلی، پرتغال، نیکاراگوئه، السالوادور، گواتمالا، آرژانتین، اسپانیا و... در ترویج ایده های حقوق بشر، دموکراسی، عدالت اجتماعی، خشونت زدایی، مدارا نقش مهمی بازی کرده اند. به عنوان نمونه، در اسپانیا یک نقطه عطف در چرخش به سوی دموکراسی زمانی بود که مجمع اسقف ها و کشیش ها در مادرید تشکیل جلسه داد (سپتامبر ۱۹۷۱) این اجلاس بطور بیسابقه ای در تاریخ کلیسای اسپانیا، بطور علنی و دموکراتیک برگزار شد و تمامی مباحث آن مخابره گردید. این اجلاس خود "یک درسی از دموکراسی را برای مردم اسپانیا فراهم کرد." بطوریکه در پایان آن قطعنامه هائی در حمایت از حق آزادی بیان، آزادی اجتماعات و اتحادیه ها تصویب شد، یعنی حقوقی که در رژیم فرانکو همواره نقض یا محدود شده بودند. از مرور کوتاهی که از این تجربه ها در اینجا شد، چه درس هائی می توان گرفت؟ آیا "موج سوم دموکراسی" قبل از آنکه فروکش کند، دامن کشورهای مسلمان و روحانیت اسلام را نیز می گیرد؟ یا چنانکه بعضی تصور می کنند، اسلام ذات متفاوتی داشته، اصلاح ناپذیر و مانع الجمع با تجدد، تساوی حقوق و دموکراسی است؟

در جواب باید گفت اختلافات فرهنگی و دینی اگرچه واقعی و مهم هستند اما ثابت و فرا تاریخی نیستند. دین اسلام و از جمله مذهب شیعه نیز مثل سایر فرهنگ ها و مذاهب در تغییر بوده و هستند. به قول "سمیرامین"، متفکر و اقتصاددان مشهور مصری-فرانسوی، این نه فرهنگ "غرب" که فرهنگ سرمایه داری است که با تسلط خود فرهنگ های کهن را از محتوایشان تهی کرده است. در هر جای دنیا که سرمایه داری در پیشرفته ترین وضع قرار دارد، فرهنگ مدرن جایگزین فرهنگ کهن شده است. همانطور که فرهنگ مدرن سرمایه داری جایگزین فرهنگ قرون وسطای مسیحیت در اروپا و امریکای شمالی شده است، در ژاپن نیز بطور مشابهی دارد جایگزین فرهنگ کنفوسیوسی می شود. اگر در کشورهای سرمایه داری پیرامونی، ورود سرمایه داری نتوانسته است بطور کامل و ریشه ای موفق به ایجاد تحول در فرهنگ های کهن محلی گردد، نه بخاطر خصوصیات استثنائی این فرهنگ هاست، بلکه بخاطر تفاوت های موجود در نحوه گسترش سرمایه داری در بخش های مرکز با بخش های پیرامونی است.

البته در تکمیل نظر "سمیرامین" که قدری یکجانبه است، باز لازم می باشد رابطه متقابل و دیالکتیکی بین دین و فرهنگ با تحولات اقتصادی را به یاد آوریم و مثلاً به نمونه اصلاحات کالوین در مسیحیت اشاره کنیم که به قول انگلس در "سوسیالیسم و اتوبی":

با تهدید دائمی طلاق و یا هسو روبرو شوند، بدون اینکه دارای مهارت های شغلی باشند برای یک زندگی مستقل در صورت طلاق یا امکان حمایت مالی و سرپناه طولانی مدت.

این وضع وقتی وخیم تر شد که تلفات دوران جنگ ایران و عراق بالا گرفت و عده ای دیگر از زنان در کنار از دست دادن پسران یا همسرانشان، حق نگهداری از کودکانشان را نیز به نفع خانواده پدری (خانواده شوهرانشان) از دست می دادند. بخصوص که دولت برای فرزندان شهدا حق ویژه کمک های ماهانه قائل شده بود و این انگیزه ای گشته بود برای پدر بزرگ و عمو و عمه و مادر بزرگ و امثالهم که بچه های یتیم و بی پدر را از مادران گرفته خود نگهداری کنند. رسانه های جمعی به انعکاس درد و غم چند جانبه همسران شهدا پرداختند. سوال طبیعی که برای بسیاری از این زنان مطرح می شد این بود: "آیا اینست عدالت اسلامی؟"

صدای اعتراض این زنان در نشریاتی چون "پیام هاجر" و "زینروز" و بعضی مطبوعات دیگر و برنامه های رادیو و تلویزیونی (گه گاه) منعکس گردید. حکومت اسلامی که مدیون حمایت این زنان بود، طبعاً نمی خواست حمایت آنان را از دست بدهد. از ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به بعد در اثر فشار این زنان و بطور کلی فشار افکار عمومی (از پائین) و نیز تلاش ها و "لایه" زنان وابسته به حکومت و زنان نماینده در مجلس (از بالا) اصلاحاتی در قانون خانواده صورت گرفت که آنرا به قانون حمایت از خانواده دوران پهلوی بسیار نزدیک و مشابه نمود، حتی از جهاتی قدم هائیی به جلوتر نیز رفت، از جمله تقسیم مساوی ثروت و اجرت المثل...

این مثال مشخص نشان می دهد که چگونه زنان در وهله اول در بستر تجربه خود به اعتراض و حق خواهی بر می خیزند و راه و تاکتیک و زبان مبارزه را به فراخور جهان بینی و اعتقادات خود و به تناسب امکانات موجود و چگونگی و نوع ستم و تهاجم پیدا می کنند و با دست یافتن به موفقیت ها - هر قدر هم کوچک - بر اعتقاد به نفسشان افزوده شده، گام های بزرگتر برداشته بر دامنه امکانات خود وسعت می بخشند. در این راستا البته که فعالیت های ترویجی و آگاهی بخش روشنگران و فمینیست ها به زنان غیر فمینیست یا شبه فمینیست به "گناه" دیندار بودنشان، از بالا و با نگاه "عاقبت اندر سفیه" و نخبه گرایانه ننگرند، و به جای تحلیل و حرکت بر مبنای مسائل مشخص زنان، به کلی بافی و شعار پردازی قناعت نکنند.

زنان دیندار بسیاری که به جنبش اسلامی پیوستند، امروز پتدریج به خصوصیات مرد مدارانه رهبران آن پی برده و در صدد علت جوینی "مسئله زن" و یافتن راه حل های آن هستند. چرا که برای اینان نیز "مسئله زن" مطرح شده است، مسئله ای که ابتدا تصور می کردند فقط مخصوص زنان غربی است. به عنوان مثال، محبوبه عباسقلی زاده امی که یکی از نظریه پردازان کنونی "زن شناسی" و سردبیر مجله "فرزانه" می باشد، تا همین چند سال پیش در مجله زن روز در رد "مسئله زن" به مثابه عارضه ای محلوله به غرب و زن غربی و در نفی فمینیسم (بخصوص فمینیسم اسلامی) در ایران اسلامی قلم می زد، امروز در روند تحولات فکری خود که ناشی از تجربیات شخصی، سیاسی و اجتماعی اش در بستر جامعه مرد سالار کنونی است، اعتراف می کند که "مسئله زن" و فمینیسم در ایران می باید موضوع مطالعات سیستماتیک قرار گیرد و صفحات نشریه "فرزانه" را به این کار اختصاص می دهد.

بطور خلاصه، فمینیسم اسلامی، مجموعه تلاش های نظری، عملی و سیاسی حق خواهانه ای را در برمی گیرد که در این مقطع از تاریخ جنبش زنان ایران، نوگرانی، اصلاح طلبی و حتی شالوده شکنی از زاویه درون دینی را نمایندگی می کند. این تلاش ها نه تنها تبیین و منافاتی با تلاش های برون دینی زنان لائیک ندارد، بلکه در خدمت همدیگر و مکمل یکدیگرند. همانطور که تلاش های حق خواهانه زنان لائیک در سطوح و حدود متفاوتی (از اصلاح طلبی لیبرال، عملگرا، تا رادیکال) به پیش می رود. مبارزات زنان دیندار نیز یک طیف نامگون را تشکیل می دهد. عده ای از آن ها در مقابل هجوم مردسالارانه قشریون مذهبی به مجتهدین میانه روتر و سازگارتر پناه می برند و مانند زنان اصلاح طلب اوان نهضت مشروطیت به بزرگ نمایی و تاکید آیه های قرآنی و احادیث حنایت آمیز از زنان دست می یازند و فعالیت ها و حضور اجتماعی خود را به کارهای خیریه و اخلاقی و آموزشی بی آزار و نیز حمایت سیاسی از گروه بندی های خاص سیاسی در قدرت حاکمه محلوله می کنند - مانند نشریات "ندا" و "پیام زن" - عده ای دیگر پا را از نقش حمایتی و صرف حضور اجتماعی قدری فراتر می گذارند. این دسته تلاش هائیی در گسترش محلوله های ستمی نقش زنان کرده، خواهان حضور اثر گذار و فعال و بالتسبه مستقل خود شده به طرح انتقادهای اغلب ملایمه و محافظه کارانه از قوانین ناعادلانه و ستم زن ستیز پرداخته، پیشنهادهائیی اصلاحی ارائه می کنند (مثلاً نشریات: "پیام هاجر" و "زن روز") و بالاخره آنهائیی که خود مستقلاً (بقیه در ص ۴۰).

اسلام هستند و فراموش می کنند که خفقان و استبداد مغان و موبدان هیچ امتیازی بر خفقان اسقف های کاتولیک یا فقهای اسلام ندارد.

در آمریکا، دین از حکومت جداسست و جامعه مدنی قدرت زیادی دارد، اما هنوز هم بخشی از حقوق زنان در تضاد قرار می گیرد با تعابیر مشخصی از دین مسیحیت و هنوز نیز درگیری و تضادهای موجود بین فمینیست ها و کلیسا به پایان نرسیده است. به عنوان مثال بعضی از نخله ها و کلیساهای مسیحی و اغلب کاتولیک های آمریکائی با گروه های دست راستی سیاسی (اغلب از حزب جمهوریخواه) متحدانه علیه حق انتخاب در مورد سقط جنین مبارزه می کنند. و یا در اسرائیل که به عنوان یک کشور مدرن و پیشرفته و "دموکراتیک" به دنیا معرفی شده است، در اثر فشار یهودیان بنیادگرا و قشری در بعضی مجامع عمومی نظیر بعضی خطوط اتوبوس شهری (زنانه-مردانه) آپاراتید جنسی به وجود آمده است.

تغییراتی که انقلاب بدنبال آورد

تناقضات و پیچیدگی در مورد زنان اقتشار متوسط سنتی ایران که غالباً دیندار بوده و حامیان فعال انقلاب اسلامی را تشکیل می دادند، قابل توجه جدی است. به دینبال انقلاب، نه تنها مردان سنتی و بازاری دیندار به قدرت سیاسی رسیدند یا حداقل فرصت اعمال سلطه فرهنگ خود را یافتند، بلکه بخش مهمی از زنان سنتی طبقه متوسط نیز که در رژیم سابق در حاشیه افتاده و یا در "اندرون" مانده از لحاظ اجتماعی و سیاسی بیشتر نقش تماشاجی را داشتند و به عنوان "چادری و امل و عقب مانده" و حتی گاه جای زنان طبقه متوسط مدرن را در بعضی مشاغل و مقامات گرفته اند. حال برای اینکه این موقعیت برتر جدید را از دست ندهند، باید خود را با مقتضیات جدید و قانونمندی های دنیای سرمایه داری مدرن و بازار جدید کار و مناسبات و مراودات بین المللی آشنا و منطبق سازند.

هزاران زن برخاسته از اقتشار متوسط سنتی که برای اولین بار در عمر خود فرصت و بهانه ای مشروع بدست آورده بودند که به خیابان ها بریزند و در محافل و مساجد و مراکز پر تب و تاب بحث ها و تلاش ها و مبارزات سیاسی شرکت جویند و به تدریج نقش های هر چند فرعی در بازی ها و کشمکش های سیاسی برعهده گیرند و صفوف "خواهران انقلاب" را تشکیل دهند، دیگر به راحتی حاضر به بازگشت به چارچوب های بسته سابق نبودند. اینان در طی یک تجربه اجتماعی، درک ها و انتظارات تازه ای یافته و خواهان این بوده اند که به بازیگران فعال و شهروندان درگیر در امور اجتماعی تبدیل شوند. بسیاری از اینان دیگر از خود تصویری ضعیف و مهجور ندارند، به بلوغ اجتماعی رسیده و خواهان آنند که از قیومیت مردان بدرآیند. برای تعداد زیادی از اینان، به قول شهلا شرکت (مدیر مسئول مجله زنان) "چشمه آگاهی" جوشیده است و دیگر جلودار فوران آن نمی توان شد.

از سوی دیگر رهبری سیاسی اینان، یعنی روحانیت شیعه، در چالش با بدیل رژیم گذشته در مورد آزادی زنان و نیز بدیل های تبلیغ شده از طرف نیروهای تجدد خواه و چپ و فمینیستی، اسلام و حکومت اسلامی را بهترین و واقعی ترین بدیل رهائی بخش زنان معرفی کرده بود. و با این وعده ها توانسته بود تعداد زیادی از نسل جوان برخاسته از اقتشار سنتی و غیر سنتی را نیز در مبارزات "ضد شاهی و ضد امپریالیستی" با زنان میانسال سنتی همراه نماید. اگر چه برابری حقوق زن و مرد جزو شعارهای اولیه انقلاب نبود و رهبری انقلاب نیز مسلماً چنین خواستی را نداشت، اما وعده جامعه عدل اسلامی برای بسیاری از زنان بطور گنگی نوید از یک نظام عادلانه تری را می داد. رهبری حکومت اسلامی موعود چطور می توانست با وجود نقض وعده های اوتپیانی عدالت و افزایش بر بار فشارهای اقتصادی و مردسالارانه بر روی زنان، همچنان حمایت آنها را حفظ نماید. پس به ناچار همراه با رشد آگاهی ها و مطالبات زنان متحد خود، مجبور به بعضی عقب نشینی ها شد.

یک مثال مشخص جامعه شناختی از تضادهای بوجود آمده بین این دسته از زنان و روحانیت مریوط می شود به قوانین خانواده، مانند ازدواج و طلاق و حضانت و قیمومیت فرزندان. روحانیت حاکم از طرفی می خواست نهاد خانواده را محکم تر و با ثبات تر کند و نقش اصلی زن را مادری و همسری قرار دهد و از طرفی دیگر با لغو قانون حمایت خانواده (دوران پهلوی) راه را برای زورگویی و تعدی هرچه بیشتر مردها باز کرد، از جمله دادن حقوق یک جانبه به مردان در تعدد زوجات، طلاق و قیمومیت فرزندان. بیشترین تاثیر این سیاست متوجه اقتشار سنتی جامعه بود، چون همانها هستند که هم از لحاظ فرهنگی و هم امکانات مالی، سنت تعدد زوجات (چند همسری) و مناسبات پدر سالارانه را کم و بیش دینبال کرده اند. نتیجه این شد که درست همان قشری از زنان سنتی که در انقلاب به حمایت فعال از روحانیت به پا خاسته بودند زنان ۴۰-۳۰ ساله

نقش دو "مافیا" در ایران و روسیه!

مافیای مالی، نه فقط در روسیه، بلکه در کشور خودمان نیز، در نقش همزاد اقتصاد دلالی، انواع گروه‌های مسلح و تبهکار را سازمان داده و تحت حمایت مالی گرفته است. میزان قدرت این مافیا و سازمان‌های تبهکار وابسته به آن، در هر کشوری، بستگی به تسلط آن بر اقتصاد کشور دارد. آنچه را در زیر می‌خوانید، شاید شرحی تکراری درباره آنچه که در روسیه می‌گذرد باشد، اما درعین حال شرح آن سایه‌ایست که بر سر ایران کنونی نیز گسترده است. سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات، تنها به‌عنوان یک نمونه، وابستگی گروه‌های تبهکار، که در داخل و خارج از کشور عمل می‌کنند، به بنیادهایی نظیر بنیاد مستضعفان، شبکه زیر زمینی احتکار مایحتاج عمومی مردم، که در بازار ریشه دارد، ترورهای که در داخل کشور انجام می‌شود و... همه و همه اکنون وابسته به مافیای مالی است، که شبکه سیاسی پنهان آن سازمان "جنتیه" می‌باشد. بنابراین، مرور آنچه که در روسیه می‌گذرد، به‌عنوان نمونه‌ای که در ایران کنونی نیز جریان دارد و می‌رود تا حکومت را بکلی قبضه کند، خواندنی است.

تلاش مافیای جنتیه، شبکه‌های تبهکاری وابسته به آن و شبکه‌های مافیای مالی و دلالی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، که اکنون سینما و ورزشگاه‌ها را در تهران به آتش می‌کشد، همان تلاشی است که مافیای روسیه برای نگهداشتن یلتسین بر سر قدرت بدان دست زد. انگیزه‌ها نیز مشابه است!

شماره اسفند ماه ۷۵ نشریه "آذربایجان"، ارگان مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان طی تفسیری پیرامون کنفرانسی که اخیراً پیرامون اوضاع روسیه در مسکو تشکیل شده بود، می‌نویسد:

(در ژوئیه ۹۶ کنفرانس علمی در مسکو تشکیل شد. وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس روشن شد که اقتصاد روسیه تحت کنترل گروه‌ها قرار گرفته است. این گروه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول که به شکل کلاسیک در همه کشورها حضور دارند و با فروش مواد مخدر، اسلحه، باج گیری و استفاده از فحشاء به عنوان منبع درآمد مشغول است. گروه دوم برخاسته از ویژگی "جدید" روسیه می‌کوشد به نحوی از پرداخت مالیات سرپیچی کند. این گروه زیر چتر باندهای مسلح به بقاء خود ادامه می‌دهد. باندهای تبهکار با افزایش قدرت مالی و تطمیع مامورین دولتی و قضائی سرمایه‌داران گوش به فرمان را زیر سلطه خود در می‌آورند. در کنفرانس تعداد این گروه‌ها ۲ هزار ذکر شده که نیروی مسلح ۶۰۰ هزار نفری در اختیار دارند، که می‌توان با این تعداد افراد لشکری را با معیارهای جنگ جهانی دوم، ۲ سپاه تشکیل داد!

کنفرانس مسکو براین عقیده است که دولت از گروه‌های تبهکار جانبداری می‌کند. آنها نیرومندتر می‌شوند و شرایط خود را نه تنها به قوه مجریه، بلکه به قوه مقننه نیز دیکته می‌کنند. تبهکاران سازمان یافته به شکل هدفمند سیاست تصرف اموال دولتی و نظارت بر اقتصاد علمی را در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی معمولاً (برای دست یافتن به مقاصد خود) به این جریان جلب می‌شوند. به عنوان نمونه، (از طریق همین سازمان‌ها) پیش از نصف سهام بزرگ‌ترین کارخانه ذوب آهن در اروپا، یعنی کارخانه "ترولی پتسک" در جریان خصوصی سازی بدست یک شرکت آمریکایی افتاد و یا کارخانه آلومینیوم "براتسک" که بزرگ‌ترین کارخانه از نوع خود در دنیا می‌باشد، زیر نظارت کامل دو شهروند اسرائیلی قرار گرفت. بدین ترتیب، برقراری کنترل بر اقتصاد کوششی است برای بدست گرفتن حاکمیت سیاسی در روسیه. اقتصاد زیر زمینی سازمان‌هایی را بوجود آورده است که می‌توان آنها را با دولت تانوی در کشور مقایسه کرد که پیروزی بر آن بیش از حد مشکل است. به عنوان مثال، در بخش خدمات امنیتی بانک‌ها، افراد مسلح گروه‌های تبهکار امر پس گرفتن وام‌ها را بهعهده می‌گیرند. کاری که باید بر عهده سازمان قضائی و انتظامی باشد.

کنفرانس مسکو، سرانجام به این نتیجه رسید که صاحبان اقتصاد زیر زمینی، راهزنان و مامورین رشوه خوار دولتی، مناطقی را که دو سوم منابع طبیعی و اقتصاد روسیه در آنها متمرکز شده است را عملاً تحت نظارت خود درآورده‌اند.

انتخابات ریاست جمهوری روسیه، نیز در محاصره همین گروه‌ها انجام شد. سازمان‌های دولتی برای پیروزی رئیس جمهوری خویش بسیج شدند. اپوزیسیون چپ تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار گرفت. در مرحله اول انتخابات، نیروها به جناح‌های گوناگون اعتدالی و افراطی تقسیم شدند. چپ اعتدالی ۲۲ درصد، جناح یاولینسکی ۷ درصد و جناح ژیرنفسکی ۴ درصد آراء را بدست آوردند. دور دوم انتخابات سرنوشت ساز بود. مردم روسیه می‌بایست قدرت سیاسی را به یکی از گروه‌بندی‌های راست و چپ بسپارند. سوم ژوئیه یلتسین با بدست آوردن ۵۳٫۸ درصد آراء، یعنی ۴۰ میلیون از ۱۰۸ میلیون رای واجدین شرایط بر رقیب اصلی خود "زیوگانف" که از حمایت ۳۰ میلیون نفر برخوردار شده بود، پیروز شد. گروه یاولینسکی و حزب لیبرال دمکرات ژیرنفسکی در این ماجرا نقش کمکی ایفا کردند. انتخابات پایان یافت و یلتسین برای دومین بار بر مسند قدرت تکیه زد و بدین ترتیب طبقات حاکمه و صاحبان ثروت‌های باد آورده نفسی براحتی کشیدند. آنها حاکمیت را در دست خود نگاه داشتند، حاکمیتی که هنوز تثبیت نشده و پایگاه اجتماعی متزلزل است و ثروتمندان نو کیسه به عنوان طبقه شکل نگرفته است. بخشی از سرمایه‌داران با دلالی و با استفاده از خصوصی سازی به غارت اموال عمومی مشغولند و قسمت دیگری، یعنی گروه‌های سازمان یافته تبهکار، اقتصاد زیر زمینی را در اختیار دارند. باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد زیر زمینی ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. انتخابات روسیه، البته آئینه تمام نمای روسیه امروز است. روسیه ۱۰ سال است که شاهد تقابل فقر و ثروت است. جنگ تمام عیار موضعی، ترور انفرادی و انفجار در معابر و وسائط نقلیه عمومی، به توپ بستن مجلس قانونگذاری و بالاخره، به صحنه در آوردن نمایش انتخابات به شکل مدل غربی، انعکاس کامل واقعیت‌های کنونی روسیه است. عده‌ای با دلالی و عده‌ای با توسل به گروه‌های تبهکار به ثروت کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. اینها می‌کوشند با انتخابات، پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کنند. کنفرانس مسکو تاکید کرد که روسیه به مناطق اقتصادی تقسیم شده است. اقتصاد زیرزمینی در هر یک از این مناطق در جریان انتخابات ریاست جمهوری نقش ویژه خود را بازی کرد و روشن شد که رژیم کنونی روسیه حافظ منافع کدام طبقه و گروه اجتماعی است.

زنان مذهبی.... (بقیه از ص ۱۳)

(مستقل از مجتهدان حاکم و دولت) به اجتهاد می‌پردازند.

زنان دیندار برخاسته از اقشار متوسط سنتی جامعه که به حمایت از انقلاب اسلامی و با پرچم اسلامی به "صحنه آمدند و پس از پیروزی به ارتقاء موقعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود دست یافته‌اند، طبعاً ترفیع مقام خود را مدیون اسلام دانسته در حفظ این پرچم ایدئولوژیک مصر خواهند بود اینان تنها در تعبیر اصلاح طلبانه احکام و قوانین اسلام است که می‌توانند به میدان تحرک و سهم قدرت خویش در نظام فعلی بیافزایند و از زن ستیزی آن نیز بطور کلی بکاهند. اینان به نوعی "فمینیست‌های دولتی" را تشکیل می‌دهند، یعنی همسران، دختران و یا خواهران دولتمردان و مقامات ذینفوذ در قدرت حاکم می‌باشند. شهلا حبیبی، فاطمه و فائزه هاشمی از این جمله‌اند.

بنظر می‌رسد که تاکنون نشریه "زنان" بیش از دیگر گرایش‌ها در اعتقاد به اصول حق انتخاب، آزادی و استقلال زنان پای فشرده است نوپردازی‌ها و نواندیشی‌های فمینیستی تجدید گرایانه و خردمندانه مجله زنان همصد و همناست با پوشش نوآندیشانه و سنت شکنانه‌ای که امروز در سطح وسیع تر فضای فکری-فلسفی جامعه شناسی، الهیات شناسی، اقتصاد شناسی، ادبیات، هنر، تاریخ و... روشنفکران و روشنگران دیندار و بیدین ایران جاری است. برای مثال نشریاتی مانند کیان، ایران فردا، گفتگو، آدینه، دنیای سخن، کلک، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه.

فمینیسم اسلامی یک پدیده محدود به ایران نیست، بلکه به نظر می‌رسد که یک ضرورت در این لحظه تاریخی است که دین اسلام یک دوره بحران انتقالی و تحول را می‌گذراند و می‌رود که تکلیفش را با مدرنیته و تجدید روشن کند. اگر جنبش‌های مذهبی اسلام‌گرا در دهه اخیر نوعی عکس العمل در مقابل روند جهانی شدن مدرنیسم، گسترش سرمایه‌داری، استعمار نو، بحران هویت و درهم ریختگی فرهنگی و ارزشی است، فمینیسم اسلامی پاسخ زنان دیندار است به این مسائل و نیز به تهاجم مردسالاران اسلام‌گرا. یادمان باشد که "طاهره قرت‌العین (زرین تاج) یکی از اولین زنان سنت شکن و بت شکن در تاریخ ایران و خاورمیانه بود که حدود ۱۵۰ سال پیش در دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان و حقوق دهقانان پیشقدم شد و از جمله برای اولین بار حجاب از سر برگرفت و به نوآوری در شیعه پرداخت و جان در راه آرمان‌های انسانی و اعتقادات مذهبی اش گذاشت. آیا فمینیست‌های لائیک امروز می‌توانند نقش طاهره را در تاریخ فکری و ادبی ایران بطور کلی و نهضت زنان بطور خاص به خاطر مذهبی بودنش نادیده یا کم دیده انگازند؟

عباس عبدی:

مشکل زنان ایران جدا از مشکل عمومی جامعه نیست!

زن ها، بلکه علیه آدم های فقیر و آدم های کم سواد، اما در مورد زن ها شدیدتر است. همین قانونی که نوشته می شود، امکان احقاق حقش وجود ندارد، چون اصل را می گذارند بر این که حق هر چه هست، برای مرد است. در سیستم حقوقی گذشته هم همین طور بوده، هر چه توی خانه می آمده، مال مرد بوده، ولی امروز که زن عملاً موظف است در خانه کار کند و احياناً بیرون هم کار کند، این که زن باید ثابت کند که مالک چیزی است و اصل بر مالکیت مرد است، مگر این که خلافش ثابت شود، یک امر کاملاً نابرابر است. این است آن نابرابری هایی که در حقوق ما هست. در عرصه دیگر، هر چه در جامعه ای سطح سواد، درآمد و قدرت سو به هر حال توزیع این قبیل مواهب نابرابرتر باشد، افراد سطوح پایین مشکلات بیشتری دارند، همه این مشکلات برای زنان اضافه تر است، هم به دلیل پس افتادن نظام حقوقی شان و هم به دلیل عدم توانایی شان در استیفای حق ولی اسم این را نمی توان تبیض گذاشت، این یک نوع "پس افتادگی" است. این دو مسئله کاملاً جداست. حقوق ما کلاً دارد پس افتاده می شود و یک جزء از آن هم حقوق زنان است. مشکلی که در حقوق زن می بینید، ناشی از نگرش تبعیض آمیز نسبت به زن نیست، ناشی از یک نگرش پس افتاده است نسبت به کل واقعیت اجتماعی. من شک ندارم که عیسوم نمایندگان مجلس و حتی مسئولان این مملکت حقوقی بسیار فراتر از قانون موجود به زنان شان می دهند، اما موقع نوشتن قانون حاضر نیستند کوتاه بیایند در صورتی که باید برعکس باشد. این خودش ناشی از نوعی پس افتادگی است. وقتی من با این نگرش برخورد می کنم، با پس افتادگی حقوقی برخورد می کنم که یک جزء آن هم در پس افتادگی حقوق زنان مشاهده می شود. اما نباید روی تبعیض جنسی تاکید کرد. این کار عوارض ناخوشایندی خواهد داشت و زنان را به بیراه می کشاند. من هم به عنوان یک شهروند دارم. ضررهای پس افتادگی حقوقی را پرداخت می کنم. البته زنان، هم به صفت زن بودن پرداخت می کنند، هم به صفت شهروند بودنشان. با این حال از لحاظ عملی، طرح مسئله زنان نه تنها ضرر ندارد بلکه خیلی هم مفید است و کار خانم ها هم هست. اما درباره ریشه این پس افتادگی: یکی از علل آن این است که حقوق، خصلتی با ثبات دارد و به سادگی تغییر نمی کند. خصلت درستی هم هست. بنابراین حقوق همیشه از تحولات اجتماعی عقب است و به مرور خودش را انطباق می دهد. حالا اگر این تحولات خیلی سریع رخ داده باشد، این پس افتادگی بیشتر می شود. این عامل در تمام کشورهای جهان سوم عمومیت دارد، ولی در ایران یک علت خاص هم وجود دارد و آن نگرش نسبت به مذهب است و فقه. عده ای فکر می کنند تمام آنچه که در گذشته شده، وحی بوده و همان باید تا همیشه به همان صورت باشد و فکر نمی کنند حقوق دیگری هم می شود بر مبنای این اصول مذهب بنا کرد که هیچ تعارضی هم با آن مبانی الهی نداشته باشد. به عبارت دیگر، مثلاً اگر امروز بعثت رسوا لله بود، حضرت حقوق متناسبی با امروز می آورد. چون این نگرش وجود ندارد، به آنجا می رسد که عرض کردم. یعنی خود آقایان، در مقایسه با آن حقوقی که ارائه می کنند و این موضوع در خیلی زمینه های دیگر هم وجود دارد و فقط مربوط به حقوق زن نیست. جاهانی که فشار عرصه های اجتماعی زیاد بوده - مثلاً در زمینه مالکیت، حقوق کار و خیلی زمینه های دیگر - عقب نشینی کرده اند. اینجا هم اگر فشار زیاد شود، عقب نشینی می کنند.

نگاهی به مصاحبه "شالگونی" از رهبران
"راه کارگر" در ارتباط با جنبش زنان

هم خوشحال هم شرمنده!

آقای محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر"، اخیراً با نشریه ارگان این سازمان پیرامون جنبش زنان در کشورهای اسلامی مصاحبه کرده است. این مصاحبه در شماره ۱۴۳ نشریه "راه کارگر" منتشر شده است. اتفاقاً، این مصاحبه همزمان شد با انتشار مجله "زنان" در تهران که در آن گزارش میزگردی با شرکت خانم ها مهرانگیز کار، شهلا شرکت، دکتر فریده فرهی و عباس عبدی درج شده است. و باز از سر اتفاق، سلسله نظریات خانم نیره

نشریه "زنان" چاپ تهران، در آخرین شماره خود (فروردین ۷۶) میزگردی با شرکت عباس عبدی (عضو شورای سردبیر روزنامه سلام) مهرانگیز کار، حقوقدان و نویسنده نشریه زنان و دکتر فریده فرهی را منتشر ساخته است. محور بحث در این میزگرد، این سؤال "مهمترین مسائل زنان ایران چیست؟" بوده است. از آنجا که عباس عبدی، بعنوان یکی از سخنگویان طیف چپ مذهبی بازشناخته می شود و مطالبی که در این میزگرد مطرح ساخته، در اساس خود می تواند نگرش این طیف به مسئله زنان در جمهوری اسلامی و تشریح مذهبی حاکم بر قوانین جمهوری اسلامی باشد، اظهار نظرهای وی در این میزگرد را برگزیده و در زیر منتشر می سازیم.

اصولاً این سؤال که مسائل زنان ما چیست؟ سؤال چندان درستی نیست، چون شما زمانی می توانید مسئله یک جزء از جامعه را مطرح کنید که مسائل کل جامعه حل شود. بنابراین باید مسئله اصلی جامعه را پیدا کرد، مسائلی که هم زن و هم مرد را درگیر می کند. بنظر من، زن به عنوان شهروند بیشتر مسئله دارد، تا به عنوان جنسیت، همانطور که مرد هم بعنوان شهروند ممکن است همان مسئله را داشته باشد. پس مسائل اصلی زنان همان مسائل اصلی مردان است. وقتی مثلاً می رویم پای صندوق های رای، دیگر بنده یا آن خانم فرزقی نمی کند، هر دو داریم بعنوان شهروند رای می دهیم: آیا حق داریم رای بدهیم یا نداریم؟ آیا می توانیم به کسی که می خواهیم، رای بدهیم یا نه؟ آیا می توانیم درباره آنچه می خواهیم یا نمی خواهیم اظهار نظر بکنیم یا نه؟ اینها مسائل مشترک است. ولی از این حد که پائین تر بیاییم، زنان ما مسئله دارند، مسائل جدی هم دارند، مسائل خاص زنان آنجاستی است که به عنوان جنسیت حضور پیدا می کنند، یعنی در خانواده... درست است، که آن کسی که مشکل ایجاد می کند مرد است، ولی این به صفت جنسیتش نیست. اگر خانم ها فکر می کنند که زن موجود دست دوم است، من می توانم مردهانی را در این جامعه به شما نشان بدهم که یک دست هم از آنها پائین ترند و در واقع دست سومند، ولی این مرد نمی تواند به صفت جنسیت بگوید که چه کسی آن مشکل را برایش ایجاد کرده است. می خواهم بگویم که مشکلات ناشی از تفوق یک جنس بر جنس دیگر - در کل کلان مملکت نیست، بلکه ناشی از چیز دیگری است که ممکن است بر هر دو جنس تفوق داشته باشد. مسئله جامعه ما مسئله عام تری است. چرا من روی این موضوع تاکید می کنم؟ زیرا اگر مسائل به جنسیت ارتباط داده شود، شعار جنسیتی را خیلی راحت از زنان خواهند گرفت، همانطور که امروز ارتجاعی ترین آدم ها هم شعار طرفداری از زن را می دهند و کل قضیه را ماست مالی می کنند. نکته دیگر، اینکه من شخصاً اعتقاد ندارم که قانون تبعیض جدی در مورد زن و مرد دارد. اساساً مشکل این نیست که زن نصف مرد ارث می برد یا از این قبیل. اگر این طور است، من هم می توانم بگویم: مثلاً دیه عاقله را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد؛ خرجی خانه را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد. چرا آن طرف را نمی کنید؟ اشکال اینجا نیست، اشکال این است که مجموعه قانونی ما مجموعه ای است متناسب با فرهنگ و جامعه صدر اسلام. آن موقع بسیار راحت بوده که یک زن بچه اش را شیر بدهد و بابت آن از شوهرش پول بگیرد و اصلاً هم ناپسند نبوده است. یا ناپسند نبوده که فقط تمکین کند و هیچ کار دیگری هم نکند. زن خیلی راحت می توانسته بخواهد که کلفت برایش بگیرند. پس این مجموعه حقوقی برای خودش درست بوده، اما بخش های عمده ای از این مجموع، به نفع مرد، تغییر یافته و به لحاظ فرهنگی از بین رفته است. امروز اگر زنی بگوید من بچه ام را شیر می دهم و بابتش می خواهم پول بگیرم، اساساً ممکن است که یک جنایتکار معرفی شود؛ یا اگر زنی بگوید که من نمی خواهم هیچ کاری توی خانه انجام بدهم، می خواهم بنشینم، تو برو کلفت بیاور، احتمالاً آدم وحشتناک و خود خواهی معرفی می شود... بنظر من حقوق در جای دیگری علیه زن هاست - البته نه تنها علیه

اینکه دیگران اهل چنین صبر و حوصله‌ای نبوده و نیستند، مشکل آنهاست، نه حزب توده ایران، همچنان که شرمندگی از عدم درک این واقعیات نیز به حق شایسته اعتراف آنهاست. تمام سیاست حزب ما، از ابتدای پیروزی انقلاب، ضمن درک دقیق شرایط، منزوی ساختن ارتجاع و په پیش بردن انقلاب بود، و حاصل همه سیاست سازمان‌های چپ نمایی که هنوز هم نمی‌خواهند بپذیرند جمهوری اسلامی سال ۵۸، جمهوری اسلامی دهه ۶۰ نبود، تقویت ناخواسته این ارتجاع در جمهوری اسلامی!

می‌توان در مهاجرت، تنها به قاضی رفت و راضی هم سر بر بالین گذاشت، اما این سخاوت در خودستانی، برگی را در تاریخ تحلیلی انقلاب ایران به خود اختصاص نمی‌دهد. تاریخی که بی‌تردید، نوشته خواهد شد و در آن هیچ گریزی از برشماری نقش چپ‌روها و سازمان‌هایی چپ در تاثیر گذاری بر روند شکل‌گیری رویدادها و ساخته شدن تاریخ جمهوری اسلامی نیست.

حزب توده ایران براساس این مشی و سیاست، مانند تمام طول تاریخ فعالیت سیاسی خود در ایران، از توجه به جنبش زنان ایران غفلت نکرد. تفاوت ما با سازمان‌های چپ‌روسی نظیر "راه کارگر"، که شرمندانه‌اند، در آن بود و هست، که ما این جنبش را در وسعت توده‌ای و مردمی آن پذیرفته و برای تعمیق آن تلاش کرده و می‌کنیم. به همین دلیل نیز برای ما حضور میلیون‌ها زن ایرانی که برای نخستین بار از خانه خارج شده و در انقلاب شرکت کرده بودند، غنیمی تاریخی بود، تا این نیرو را همچنان در صحنه نگاهداشته و برای پایان بخشیدن به نابرابری حقوقی آنان با مردان و پشت سر گذاشتن سنت‌های برخاسته از باورهای مذهبی مردم آن را گام به گام به پیش هدایت کنیم. توده زنانی که پیش از انقلاب نیز چادر بر سر داشتند و در انقلاب نیز با همین پوشش شرکت کردند. ما این را نماد ارتجاع نمی‌دانستیم و نمی‌دانیم، همچنان که کوشش ارتجاع برای مخلوش ساختن مرزها و علم کردن جنگ "حجاب" به جای جنگ برابری حقوق اجتماعی زنان با مردان و دفاع از حقوق اجتماعی مجموع آنها در برابر ارتجاع و غارتگران را، ارتجاع محض دانسته و می‌دانیم.

ببینیم آقای شالگونی که به‌رحال متکی به ایدئولوژی ما مسئله رویرو می‌شود و بالاخره انبوه رویدادهای سال‌های اخیر باید تاثیری هم بر احتمال ایشان گذاشته باشد، چگونه در پاسخ به سوال دیگری، در رابطه با جنبش زنان گرفتار تناقض گویی می‌شود:

«... اما این که چرا در کشورهای اسلامی ابتکار سازماندهی زنان از دست جنبش چپ خارج شده، به این دلیل است که اولاً جنبش چپ دارد یک دوره عقب‌نشینی عمومی را از سر می‌گذراند. این وضعی است عمومی، ولی در کشورهای اسلامی به علت آشفتگی چپ در مقابل اسلامی گرائی این وضع برجستگی بیشتر دارد. ثانیاً، تقریباً در همه کشورهای اسلامی چپ رزمند و آشتی‌ناپذیر با قدرت‌های موجود (توجهی که راه کارگر از همان ابتدای پیروزی انقلاب، به بهانه آن خود را زیرزمینی کرد) نیروی زیرزمینی است و با علم و کتل خودش نمی‌تواند آفتابی بشود، ثالثاً خوشبختانه به علت یک سلسله عوامل اجتماعی عینی، جنبش زنان اکنون گسترده‌تر از آن است که در انحصار چپ باشد. و این البته در دراز مدت، به نفع چپ است، زیرا عملی شدن یکی از خواست‌های چپ است که می‌خواسته، زنان خودشان به میدان بیایند. مایه شادی ما باید باشد که آنها دارند به میدان می‌آیند، آن هم به صورت میلیونی.»

خب؛ ما هم خیلی خوشحالیم که آقای شالگونی در کسوت رهبر یکی از سازمان‌های چپ ایران، از به میدان آمدن میلیون‌ها زن مسلمان خوشحال است و آنرا به سود جنبش چپ می‌داند؛ گرچه این خوشحالی هنوز بروز سیاسی همراه نداشته است. اما بلافاصله هم حق داریم سوال کنیم: سهم "فردا" بنام برای "آیندگان"، لطفاً بفرمائید سهم امروز شما در این جنبش چیست؟ زنان ایران خودشان به میدان آمدند، در انقلاب، در طول جنگ، در همین انتخابات اخیر مجلس پنجم و بالاخره جنبش حقوق اجتماعی زنان. جنبشی که به "فمینیسم اسلامی" نیز شهرت یافته و در همین شماره راه توده گزارش‌هایی را در ارتباط با آن می‌خوانید. حاصل این به میدان آمدن را نه تنها در جنبش برابر حقوقی، بلکه در همین انتخابات اصفهان و ملایر و زنجان و... دیدیم؛ شما با این جنبش چگونه رویرو شدید؟ واقعا خوشحال شدید؟ با تحریم انتخابات و پافشار بر آن، انکار این جنبش را توصیه نکردید؟ پس این همه تخریب، که خود به نوعی و در ارتباط با کشورهای اسلامی به آن اعتراف کرده‌اید، باز هم پشت به توده مردم حرکت نکردید؟

شالگونی به دوران عقب‌نشینی برای چپ اشاره می‌کند. ما، ضمن تائید عوارض ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم که مورد اشاره تلویحی وی نیز باید باشد، تنها در ارتباط با کشور خودمان و اوضاع کنونی آن می‌توانیم بگوئیم، سیاستی که چپ در ارتباط با اوضاع کنونی ایران اتخاذ کرده، عملاً صحنه را برای چپ مذهبی خالی کرده است و انزوا را اختیار کرده است؛ چپي که از به میدان آمدن میلیون‌ها زن خوشحال باشد، سیاستش متفاوت با سیاستی نیست که "راه کارگر" بر آن پای می‌فشارد و برای تیزتر چپ‌روی و انزوی خویش، حزب توده ایران را متهم به تقویت ارتجاع و نبرد عشق بازی کردن با جمهوری اسلامی می‌کند؟

توحیدی، استاد دانشگاه کالیفرنیا درباره "فمینیسم اسلامی" نیز که بصورت کتاب منتشر شده بدست ما رسید. این مجموعه در کنار هم نه تنها آشنائی نسبتاً جالبی را در ارتباط با جنبش زنان ایران همراه می‌آورد، بلکه دوری و نزدیکی به واقعیت جامعه ایران را نیز منعکس می‌سازد. از نشریه "راه کارگر" بخش‌هایی از مصاحبه محمد رضا شالگونی را پیرامون جنبش زنان ایران در زیر می‌خوانید. آنچه که در این مصاحبه بیش از همه به چشم می‌خورد، تناقض‌هایی است که مصاحبه‌کننده، در ارزیابی از نقش حزب توده ایران در جامعه ایران، انقلاب بهمن و جنبش وسیع زنان مسلمان گرفتار آنست.

آقای شالگونی، که متکی به اعتراف سلطنت‌طلب‌ها، نمی‌تواند منکر نقش تاریخی حزب توده ایران در جنبش زنان کشورمان شود، با پرهیز از نام حزب ما می‌گوید:

«... همین کشور خودمان را در نظر بگیرید: اگر آن عطایای ملوکانه سلاطین پهلوی را کنار بگذاریم - که بیش از هر چیز بزرگی بودند برای پوشاندن چهره کثیف دیکتاتوری - هیچ جریانی به اندازه مارکسیست‌ها برای حقوق زنان نجنگیده. این حقیقتی است که حتی سلطنت‌طلب وفاداری مانند مهناز افخمی خود را ناگزیر می‌بیند به آن اعتراف کند. اخیراً در جانی - اگر اشتباه نکنم، در کیهان سلطنت‌طلبان - خواندم که او در یک سخن‌رانی در امریکا گفته در دهه ۱۳۲۰ حزب توده ایران در بیداری زنان و افشای انواع تبعیضات و تعصبات علیه زنان نقش ویژه‌ای داشته. البته می‌دانیم که این نقش ویژه مارکسیست‌ها فقط محدود به آن دهه نبوده، در تمام رویدادهای هفتاد، هشتاد سال گذشته، مارکسیست‌ها نقش ویژه‌ای در بیداری زنان در این کشور داشته‌اند...»

آقای شالگونی، که تا اینجا ناچار به یک اعتراف تاریخی شده است، برای توجیه سیاست و مشی جدا از توده‌های مردم سازمان‌های چپ دهه ۴۰ و ۵۰ ایران در برخورد با انقلاب و خلق ایران (همانگونه که هست و نه آنگونه که در رویاهای چپ روانه خود آنرا ترسیم می‌کردند و می‌کنند) مطالب دیگری را مطرح می‌کند. این مطالب البته چیزی نیست، جز پافشاری بر همان چپ‌روی‌های ابتدای پیروزی انقلاب و ستیز با سیاستی که حزب توده ایران آنرا پی گرفت و روند رویدادها در تمام سال‌های پرحادثه‌ای که پشت سر مانده، بر حقانیت آن بینش تاکید دارد. وی در تائید سیاست‌های "راه کارگر" در کشف "کاست روحانیت"، ببینیم چگونه پس از آن تائید - گرچه از زبان سلطنت‌طلب‌ها - با سیاست حزب ما در جمهوری اسلامی و در برخورد با میلیون‌ها زن مسلمان شرکت‌کننده در انقلاب به ستیز بر می‌خیزد. او در همین مصاحبه می‌گوید:

«... البته نباید ناگفته گذاشت که بخشی از مارکسیست‌ها که در سال‌های اول انقلاب، به عناوین مختلف، با جمهوری اسلامی نرد عشق می‌باختند - مانند حزب توده ایران، فدائیان اکثریت و دیگران - در مساله زنان نیز ناگزیر بودند به نحوی شرم‌آور با ارتجاع حاکم کنار بیایند. و کلا در سال‌های اول انقلاب، حتی بسیاری از جریان‌های مارکسیست کاملاً رو دررو با جمهوری اسلامی - از جمله سازمان‌ها - توجه چندانی به مساله زنان نکردند و این وضعی است که ما باید همیشه آن را به یاد داشته باشیم و از آن شرمند باشیم...»

ما نمی‌دانیم سازمان‌هایی نظیر "راه کارگر"، که مشی جدا از توده آنها - و یا بقول شالگونی، رو در رونی (انقلابی‌شان!) با جمهوری اسلامی، که نقش انکارناپذیری در قدرت‌یابی ارتجاع در جمهوری اسلامی داشته‌است - شرمندگی خودشان را چگونه خواهند توانست جبران کنند، اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران می‌شود و آقای شالگونی از آن بعنوان نرد عشق و کنار آمدن با ارتجاع یاد کرده‌است، این یادآوری برعهده ماست:

حزب توده ایران، با انقلاب مردم ایران نرد عشق بازی کرد و همچنان می‌کند و با توده مردم ایران کنار آمده و باز هم خواهد آمد. حزب توده ایران عادت ندارد در برابر مردم بایستد و به انزوی سیاسی گرفتار شده و جمع محدود دور و بر خود را همه خلق ایران بداند. براساس این برداشت، حزب ما از انقلاب مردم ایران دفاع کرد و از خلق ایران جدا نشد. همان خلقی که برای دو دهه حزب ما را سازمان‌هایی نظیر "راه کارگر" متهم به جدایی از آن کرده و یک گام از حکومت دمکراتیک خلق، دیکتاتوری همه خلقی، قیام خلق‌ها و... عقب نمی‌نشستند. البته همه این شعارها و رو یا پروری‌ها، آنجا که با واقعیت موجود رویا روی قرار گرفت، به ضد آن تبدیل شد. ما اساساً نمی‌دانیم، این سازمان‌ها کدام خلق را در نظر داشتند و اصولاً چه تصویری از خلق‌ها و توده‌های مردم ایران داشتند، اما آنجا که پای عمل به میان آمد، معلوم شد، این خلق بدلیل باورهای مذهبی که داشته و دارد و با ترها و تئوری‌های این سازمان‌ها تطبیق نمی‌یافته، طرد شده‌است! برعکس، حزب توده ایران آرام و صبور، با درک و پذیرش باورهای مذهبی آنها، در کنار همین خلق و توده مردم ایستاد و روشنگری و سازماندهی پر حوصله آنرا وظیفه خود اعلام داشت.